

گوز نامه

پیشگفتار:

از پیشگفتار خوشم می آید، به خواننده پیش زمینه می دهد که نویسنده از چه و که می گوید و چرا. خواننده را آماده می سازد که اگر از موضوع خوشش نمی آید آنرا نخواند. همین نوشته نمونه اش، از آغاز می گوید که این نوشته در باره ی "گوز" است، اگر دوست ندارید نخوانیدش! خوبی یش اینجاست که دیگر بهانه دست آن گروه که همیشه بجای آنکه از ساخت و ساز کار بگویند، از موضوع کار می گویند نمی دهد. این نوشته از آغاز تا پایانش از گوز می گوید. اگر دنبال چیز دیگری هستید در این نوشته به دنبال آن نگردید. چند تن از دوستانم می گفتند: اینهمه گفتی، این هم شد سوژه؟ گفتم: چرا نه؟ یکی دو تا شان حتی دل گفتنش را نداشتند. چرا رفتی سراغ این؟ آخه بابا! اینکه گفتن نداره. خب این بسیار زشت است که حتی نشود نام نوشته را گفت. وقتی می پرسم چرا اسمش را نمی گویند؟ با شرم و به دشواری می گویند: گوز که گفتن نداره! در زمان اینترنت تو رفته یی سراغ گوز! می گویم: چه بدی دارد؟ می گویند: آقا ولمون کن! یک جوریه، برو بابا تو هم.

گوز بسیار کوچک، ناقابل، چشم پوشیدنی، و بی ارزش می نماید. البته در ظاهر، در باطن و در اساس وجود دارد، واقعی ست، و حضورش را در هر کجا که باشد اعلام می کند! اگر به آسمان هفتم و یا اعماق اقیانوس هم بروید حضورش را اعلام می کند. زارت! یک جور سلام مغرورانه. و اگر رو راست باشیم آمدنش از نیامدنش بهتر است. دل دردتان درمان می شود و احساس آزادی ی بیشتری خواهید کرد(در باره ی آزادی و رابطه اش با گوز در خود گفتار سخن خواهد آمد).

نخست ببینیم "گوز" چیست؟ در گذشته در سر زمین ما آنرا تیز و زرته(ظرته) هم نامیده اند. تیز؟ شاید چون گاهی تند بدر می شود و آهنگش زود گذر است آنرا تیز خوانده اند؟ زرته؟ شاید بسبب آنکه می گویند: "زارتی گوزید" و یا آنکه در آغاز زارته بوده است و امروز زرته شده است؟ شنیده شده که "قارتی گوزید" هم گفته اند ولی از بخت بد "قارت" هیچگاه شهرت "زارت" را پیدا نکرد.

در فرهنگ " عمید " واژه ی گوز بخودی ی خود موجود نیست. در برابر " تیز " آمده است: باد صدا داری که از مقعد خارج شود. و در برابر زرته آورده است: تیز، گوز، و... آنچه که پیداست گوز به خودی ی خود ارزش واژه ی مستقل را ندارد. و شاید چون مردمان کوچه و بازار آنرا گوز خوانده اند در قاصد موس " واژه نامه " که بزرگان و اهل ادب می نویسند و می خوانند نمی گنجد؟

در اساس گوز بادی ست آهنگین که از سوراخ پایین (کون) جانداران بیرون می آید. هر جاندار، آنکه باور ندارد برون پڑو هوش کنند و بیابند! " گوز " همگانی ست (می گویند: گوز داد، گوز دادم، گوز می دهد، و....) یعنی همه آنرا می دهند. پس از دادنی هاست. مانند رشوه، قرض، پول، هدیه، بُز، و... و تنها فرق در سود آنست. کسی که گوز داده سود می برد (جالب است شما چیزی می دهید و بدون آنکه چیزی پس بگیرید فایده هم می برید!) گفتم بادی ست آهنگین، چرا که گروهی از مردمان می توانند با گوز آهنگ بنوازند (در خود گفتار در باره ی نوازنده گان و سود و زیان گوز خواهم گفت) زمان گوز بستگی دارد به مقدار بادی که در شکم گوزنده (به آهنگ گوینده) انبار شده باشد.

چند تایی از دوستانم با مهربانی و گاه سرزنش مرا از نوشتن باز می داشتند. یکی شان گفت: در زمانی که دولتمردان دمار از مردمان در آورده اند و گمان می کنند آنها نادانند و نیاز مند راهنما و قیم، تو داری از " گوز " می نویسی؟ گفتم: من نه اهل سیاستم و نه سیاست می دانم، و تو مرا بخوبی می شناسی، از سویی من به دولتمردان چه بگویم که خود نمی دانند؟ اگر مردمان نادانند یعنی ندانسته کاری می کنند، یعنی ندانسته کاری کرده اند، یعنی ندانسته آنان را به دولتمردی بر گزیده اند، پس بودن آنها در مقام دولتمرد نادرست است. چرا که مردمان نادان بوده اند و نادانسته کاری کرده اند، و کردار نادان چندان از حقوق قانونی بر خوردار نیست. می بینی دوست من، اگر دولتمردان نمی دانند که خطا می گویند من به آنها چه بگویم و اگر می دانند که چنین نیست، دروغ می گویند و به گفته ی من کشک هم نخواهند سایید. با فشاری زیاد هم خوردن همان آشی ست که دو وجب روغن روی آنست. و اگر دلگیر نمی شوی بگمانم دولتمردان راست می گویند که مردمان نادانند! چرا که همیشه به کسانی رای داده اند که خود را نامزد می کنند. مردمان باید سراغ آنهایی بروند که از قدرت گریزانند، یقه شان را بگیرند و با زور پست هبری را به آنها بسپارند! اگر هم برای پذیرش قدرت پا فشاری کردند با پس گردنی! چرا که آنان اگر نا رضایتی از مردمان دیدند با خشنودی پست حکمرانی را ترک می کنند و دیگر نیازی به بگیر و ببند و بزن و بکش نیست. دوستم نگاهی عاقل اندر سفیه به من کرد، یعنی فراموش کرده یی که قدرت غرور و سرمستی دارد و غرور فساد می آورد؟ گفتم تا فساد سر تا پیشان را بگیرد شاید کاری بکنند. ها؟ پوز خندی زد و گفت تو از پایه پرتی! گفتم: گفتم که

سیاست نمی دانم، سری را که درد نمی کند چه نیاز بدستمال بستن؟ از گوز می گویم که کم گفته اند و جانم هم در امان است! یکی از دوستان که نوشته را خواند و پسندید به شوخی بدیگر دوستان می گفت: گروهی سرشان باد دارد و مرتضی هم شکمش! و من می گفتم: سر باد دار صاحب سر را بباد می دهد و شکم باد دار صاحب شکم را شاد می کند! پیشگفتار برای واژه یی عوام دارد بیش از آن می شود که مقصود بود، بهتر آنکه به خود گفتار بپردازم.

مرتضی کرامتی

اسفند یکهزار و سیصد و هشتاد

با سپاس از دوستانم که کرده ها و گفته هایی را گوشزد کردند که نمی دانستم و یا فراموشم شده بود.

جمشید - اکبر - کامران - محمود - علی.

برای این نوشته از واژه نامه ی دهخدا، تهران قدیم. بهره گرفته ام

گوز نامه دست آورد مردمانی ست که دلاورانه گوزیدند و واژه ی گوز را دست کم نگرفتند. عمرشان دراز باد.

گوز نامه

گفتار:

پیش از اینکه گفته ام را آغاز کنم بهتر است که ببینیم بزرگان و واژه نامه نویسان از گوز چه گفته اند. در فرهنگ "معین" آمده است: بادی که با صدا از سوراخ دُبر (کون) خارج شود ظرطه، تیز، در فرهنگ "دهخدا": بادی را گویند که با صدا از راه پایین بر آید (برهان) و به وا و مجهول بادی که از راه پایین به آواز بر آید (غیاث). بادی که از راه اسفل بر آید، گوزیدن مصدر آن و با لفظ زدن و دادن و جستن مستعمل (آنندراج). حباق، تلنگ، ظرطه. گوز به معنای بد هم آمده است در برابر نیک. "با نغزان نغزی و با گوزان گوزی" مراد این باشد که با نیکان نیکی و بابدان بدی. فرهنگ "عمید" را هم که پیشتر گفتم.

حالا چگونه شد که دست بکار نوشتن "گوزنامه" شدم؟ سالها پیش در يك سخنرانی بودم، اوج سخنرانی، سخنران گرم شده بود و شنوندگان سراپاگوش، گوزم گرفت آنهم چه گوزی، شکم انگار یکباره پر از باد شده باشد، نمی شد، وسط سخنرانی؟ امکان نداشت، مگر می شود میان آنهمه روشنفکر گوزید؟ به دور و برم نگاه کردم. همه سراپا گوش، باد بد نبال راه گریزی بود. عضله های ماتحتم را سفت کردم نکند رخصت به خروج بدهد! انگار وسط حرف کسی شیشکی ببندی. آنهم از پایین. باد خود را بدر و دیوار شکم می کوبید و من از درد بخود می پیچیدم، دمارم در آمده بود، بد بختانه وسط سالن بودم. برخاستن و ترك سالن بچشم می زد و شایسته نبود، از طرفی چاره نداشتم، سرم را بزیر انداختم و با هزار درد سر سالن را ترك کردم. حالا چه تلاشی برای نگهداشتن باد کردم بماند. تا در آمدم به تندی ی پیکانی رها شده از کمان، بسوی دستشویی (مستراح) تاختم. بمحض ورود باد را بیرون دادم. بامب! جوانی می شاشید، تکانی خورد، با رنگی پریده به من نگاه کرد، با شرم گفتم: ببخشید! نفسی کشید و گفت: داداش شاش بندم کردی، گفتم: خیلی ببخشید! پوز خندی زد و گفت: بی خیال، دمت گرم، شاه گوز بودا! راحت شدم! پس از آنهمه درد و شرمساری حال کردم. "شاه گوز" (مانند شاه فخر، شاه توت، شاه تره، شاهکار، شاه بیت، و.... با پوزش از اصناف دیگر که هنوز راه به ادبیات نیافته اند). باور کنید چشم و گوشم باز شد! حواسم جا آمد. ببینید اگر می شد راحت در همان آغاز بیرونش داد. بادی ناقابل، حقیر، و بی ارزش که نه کسی را کشته بود و نه رازی را آشکار و نه باعث تشویش افکار عمومی شده بود، به پست وزارت هم نمی رسید چه برسد به شاهی! همان کارمند د-ون پایه می ماند و جوان بی گناهی را شاش بند نمی کرد و مرا هم وادار به ترك سخنرانی! در یافته اید که

اگر گوز دارید و توان دادنش نیست گرفتارید؟ آنچنان که توان هیچ کاری ندارید، نه قادر به گفتگو و نه خواندن (روزنامه یا آواز). نمی توانید آرام باشید، در يك کلام، بیچاره اید! در واقع هم گوز و هم گوزنده در بندند، بی آنکه جرمی کرده باشند.

گروهی می گویند: اگر شکم باد خیز دارید از خوردن مواد باد آور خود داری کنید، مانند لوبیا. نمی دانم آنها می دانند که لوبیا در میان دانه های گیاهی دارای هر چهار عنصر طبیعت است (آب، باد، آتش، و خاک)، لوبیا را باید در "خاک" کاشت، "آب" داد تا رشد کند، با "آتش" پخت، و "باد"ش پس از خوردن خواهد آمد! حال حیف نیست تا تنها، و تنها برای یک صدای کوچک (حتی بزرگ و گوشخراش، چه ایرادی دارد؟) مردمان را از خوردن اساسی ترین عنصر طبیعت باز داشت؟ تازه دانه ایست ارزان، که به آسانی می توان بدست آورد و از مغذی ترین خوراکی هاست، مردمان تهی دست و کم در آمد هم نیاز مند آنند.

اینروزها حرف از غذای سالم است، حرف از زیاد خوردن میوه و سبزی و دانه های گیاهی ست، فروشگاههای زنجیره بی در بیشتر شهرهای آمریکا باز شده اند، که میوه ها و سبزی هایی را می فروشند که هیچ ماده ی شیمیایی در آن بکار نرفته است. خوب همه ی اینها بادآورند، همه ی اینها همه می دانیم که نخود، لوبیا، عدس، نخود سبز و... همه ی میوه ها و سبزیها، گوز سازند. آدم سالم می گوزد. کلاهمان را قاضی کنیم، بین این دو کدام بهترند؟ آدم کلاه بردار یا گوزنده، دروغگو یا گوزنده، مال مردم خور یا گوزنده، البته که گوزنده.

ببینید، گوز را باید داد و باید آنرا به موقع داد، وگرنه دچار درد سر خواهید شد. بسیار ساده است، از کار بازتان خواهد داشت. مانند بدهکاری می ماند! اگر سر وقت پرداخت نشود باید جریمه بدهید (مانند سود که به بانک می دهید). گوز دیر شده دل درد دارد، ذهنتان در بند خواهد بود، و باور کنید که اگر دادنش را عقب بیاندازید غمگین خواهید شد! سرعت کارتتان کم خواهد شد. قدرت اندیشه تان کم می شود. چهار دست و پا اسیر "گوز" خواهید شد. "گوز" واژه ای که بگمان گروهی حتی شایسته ی بودن در بعضی واژه نامه ها هم نیست.

بعضی دوستان که می گفتند بگذار ببینیم انقلاب بکجا می کشد و اوضاع جهان چه می شود، حالا می بینند که حق با من بود جهان دیگرگون نشد و مردمان آگاهتر نشدند و دولتمردان مهربان تر که نه حتی نامهربانتر شدند. با نوشتن گوزنامه هیچ چیز دیگرگون نخواهد شد، تازه بر این باورم که نویسنده نباید جهت داشته باشد، نویسنده آنست که صادقانه با سوژه بر خورد کند. حال هر چه که باشد. تازه مگر چند تا دولتمرد با يك نوشته عوض شده اند؟ گمان نمی کنم در همه ی طول تاریخ و در همه ی جهان حتی يك

دولتمرد با يك نوشته عوض شده باشد، منظورم تغيير كردن است وگرنه دمر (واژگون) شدن ، آنهم با ” گوزنامه“ از آن حرفهاست!

شنیده ایم که می گویند : ” به گوز بنده“ ، ولی این تنها کنایه است، که مراد از آن تو خالی بودن است، آنهم جسمی، وگرنه هیچ دولتی با ” گوز“ واژگون نخواهد شد. شاید جایی در این جهان پهناور، دولتمردی با ” توبه نامه“ تغییر مراد داده باشد وگرنه با ” گوز نامه“؟ دو دو تا کردم و دیدم بهتر است از واژه یی که بگمانم همگان نیست و سودمند و در طول تاریخ بر آن بسیار ستم رفته است بگویم، امن است و درد سرش کمتر. راستش گاهی گوزنده بابتش بزندان هم رفته است، ولی در جمع امن تر است. سرباز که بودم، یکی از سپاهیان که استعداد گوزنده گی داشت گویا نوازنده گیش در يك میهمانی گل می کند و در میان جمع شلوارش را پایین می کشد ، خم می شود و با گوز سرود ملی را می نوازد. روز بعد بجرم توهین به مقدسات دو هفته زندانی می شود، تازه قاضی مردانگی کرده بود، گناه را بگردن مستی انداخته بود، وگرنه سالها بزندان می رفت. آنهم نه اینکه همه اش را نواخته باشد، نه. تنها دو خط اولش را که خودش نفسی گوزانه می خواهد. اینگونه نیست که گوز همیشه سود دارد، زیان هم دارد، در هر قاعده ای استثنایی ست. ولی سودش بزیانش می چربد.

در دربار ناصرالدین شاه مردی بود ، در واقع نوازنده یی بود که به شیخ شیپور شهرت داشت. این مرد که در زمان خویش از شهرتی برابر کریم شیره یی و ملیجک بر خوردار بود دارای استعداد غریبی بود، او قادر بود با گوز خود آهنگ بنوازد. شهرت او از دایره ی دوستان و خانواده فراتر می رود و خبر به قبله ی عالم ناصرالدین شاه می رسد که مردی ست از عجایب روزگار ، با استعدادی غریب، و آنچنان از او می گویند که شاه را کنجکاوی امان نمی دهد و فرمان به آوردن شیخ بدرگاه خویش می دهد. شیخ بیچاره با ترس و لرز به حضور ملوکانه می رود و با هزار زحمت قطعه یی می نوازد. شاه را چنان از این هنر مندی خوش آمد که بی درنگ فرمان داد تا در کاخ او را مکانی بدهند و زان پس هر از گاهی که شاه را خاطر بسیار شاد بود آهنگی بنوازد. و شیخ شیپور موسیقی می دانست، هر آهنگی را می نواخت. و در این کار برآستی استاد زمان خویش بود. روزی از روزها که میل شاهانه هوس شیپور شیخ را کرده بود ، شیخ سر مست از اینهمه شهرت و دوستار آغاز به نواختن کرد در بخشی از آهنگ که پرده باید عوض می شد شیخ بی حرکت ماند، تکان نمی خورد، شاه بدیگران نگاه کرد، چاپلوسان ندا دادند که شیخ لال بازی در می آورد(مایم می کند) ، لال بازی اما به دقیقه کشید، شاه را خاطر آزرده گشت و پرسید : ترا چه می شود شیخ؟ شیخ با ترس و صدایی لرزان گفت: قبله ی عالم مرا ببخشاید یک پرده بالا گرفتم! شاه را این پاسخ به خنده انداخت و با

اشارتی خد مه ی در بار شیخ را به گرمابه ی خد مه بردند تا خود را بشوید. می بینید. کار حساب دارد، کتاب دارد، اینگونه نیست که هر نا بلدی پا ها را بگشاید و نوازنده گی کند. پرده را باید شناخت، پرده را باید در یافت، بی مهابا نواختن سر افکندگی دارد.

در کوچه مان جوانی بود که سر گوزیدن شرط می بست. یکبار شرط بست تا در برابر پنج تومان پانصد تا بگوزد. یعنی هر گوز ده شاهی! مثل سر مستراح نشستن، نشست و گوزید. باد را تو می کشید و صدایی در می کرد و باد را بیرون می داد و صدایی دیگر. پانصد تا گوزید، بدون آنکه ابرو خم کند، یا سرخ بشود، یا خسته بزند. بازنده جر زد. گفت چهارصد ونود تا بود، گوزنده بهش بر خورد و صد تای دیگر گوز داد و با خنده گفت: چون پسر خوبی هستی نود تا هم جایزه بهت دادم! ببینید گوز می تواند ناندانی ی کسی باشد، هر کسی در کاری استاد است. مانند بچه محل ما!

کسانی هستند که از گفتن واژه ی گوز هراس دارند، انگار با گفتن واژه ی گوز به پایگاه اجتماعیشان لطمه می خورد!

کسی را می شناسم که می گوید تا حالا (سی ساله است) نگوزیده است! دروغ از این بزرگتر؟

شنیده ام که پدر بزرگ یکی از دوستانم که از گوزنده گان بنام دهکده اش بوده، شبی بخواب می رود و در خواب چنان گوزی در می کند که گوسپند در بند برای قربانی شدن از ترس طناب را می برد و سر بدشت می گذارد، و پدر گوزنده چنان جوان گوزو را می زند که سه روز نای گوزیدن نداشته است. سودش بگوسپند رسید و زیانش به گوزنده.

پیش از آنکه بدیگر جنبه های گوز بردازم بهتر است ببینیم گوز چند گونه است

گوز معمولی: گوزی که همه می دهند، کار. پست، دارایی، نداری، و دیگر شرایط اجتماعی هیچ نقشی در آن ندارد. به آن گوز همگانی نیز گفته اند

گوز نقلی: گوزیست بسیار کوچک و کم صدا. بیشتر کودکان آنرا در می کنند. مادران به دردانه های خود می گویند: مامان قربون اون گوزهای نقلی ات بره!

گوز جانانه: گوزیست که هنگام بیرون آمدن هیچگونه گرفتاری ندارد، خودش است و گوزنده، در فضایی آرام، خالی و بدون درد سر. در نهایت آسودگی خاطر بیرون می آید. شدت و قدرت آن بستگی به خواست گوزنده دارد از آرام آرام تا گوشخراش، هیچگونه تعریف ویژه‌یی از آن در دست نیست. جانانه بودنش به آسودگی ی خاطر و خوشنودی و آرامش خیال گوزنده بستگی دارد. گفته اند که بدنبال آن لبخندی بر لبان گوزنده جاری می شود و آسودگی خیال برای صاحب گوز به همراه می آورد.

گوز با حال: چنانکه از نامش پیداست گوزنده اش حال می کند!

گوز بی حال: گوزی که پس از داده شدن، دهنده با خود می گوید "کاش نداده بودم"!

گوز فندقی: هیچ ربطی باندازه ی آن ندارد. گوزی ست در اساس مودبانه! (در گفته ها به آن اشاره خواهد شد)

گوز چنار شکن: گوزی ست که با چنان حدت و شدتی بیرون آمده باشد که قادر به شکستن درخت چنار باشد (در گفته ها به آن اشاره خواهد شد).

گوز توده‌یی: گوزی ست وابسته بد یگران، گوزی که مستقل نباشد، گوزی ست نیاز مند یاری از دیگران، صدایی دارد ولی اثر گذار نیست. به آن گوز مردمی نیز گفته اند.

گوز چپ: گوزی ست که هنگام بیرون شدن بد یوار سمت چپ راه گذرش برخوردار.

گوز راست: گوزی ست که هنگام در آمدن بد یوار سمت راست راه گذرش برخوردار.

گوز میانه رو: گوزی ست که بی هیچ درد سر راست و آرام از گذر گاهش بدر شود.

گوز انقلابی: گوزی ست که همه ی شنوندگان را منقلب کند و فضا را بهم بریزد.

گوز جانسوز: گوزی ست که شنونده دلش به حال گوزنده بسوزد. گاه دیده شده که شنوندگان از گوزنده د لجویی کرده اند.

گوز جگر سوز: گوزیست بسیار حزن انگیز و غمگین، آنچنان سوزناک که گاه شنونده و گوزنده هر دو زار زار گریسته اند.

گوز روشنفکرانه: از ما تحت روشنفکران خارج شود. عوام را بدان رغبتی نیست. بیشتر در میان روشنفکران رواج دارد و قدمتش به هزاران سال می رسد. برد اجتماعی آن میانگینی ست از شدت، حدت، و وحدت میان آنها. هیچگاه موجب حرکت و دگرگونی جامعه نشده.

گوز سیاسی: قدمتش بقدمت سیاست است، در واقع با واژه ی سیاست زاده شد. گویند که واقعی نیست و ساختگی است و دارای بیشترین برد اجتماعی ست. عوام شیفته ی آنند و هر از گاهی از سیاست مردی شیفته ی جاه و مقام صادر می شود. بشنیدن آن مردمان با هلهله و فریاد به گوزنده آفرین می گویند و برای آن جان فدا می کنند! سود آن تنها برای دهنده اش است و زیانش برای شنونده گان. گفته اند که مردمان هیچگاه درس نگرفته اند و تا بوده و هست همچنان خواهد بود. گوزی ست دروغین، فریبنده، شادکننده، سرگرم کننده، کشنده، آزارنده. بوده اند مردمانی که با شنیدنش گوش خود را گرفته و گاه ترک زادگاه کرده اند. فتنه اش همه جا گیر است. آنرا گوز ویرانگر و فریبنده نیز خوانده اند.

گوز ناب: گوزیست که در طول تاریخ بیش از چند بار شنیده نشده است. شنونده گان از نوادر روزگارند. بدین سبب ریشه یابی تاریخی برای نگارنده دست نداد، از آنجا که از مردمان عادی یم. در کتاب نوادر روزگار که نگارنده اش از نوادر است به آن اشاره شده است.

گوز نادر: گوزی ست در آمده از نادر شاه افشار. و آن هنگامی بود که نادر شاه، شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد و خود سلسله ی افشاریان را پایه گذاشت. شنونده گان که شمارشان از انگستان دست بیش نبود هر یک کیسه ی زر پاداش گرفتند.

گوز کشدار: گوزی ست که بآرامی آغاز می شود، کش می آید و ناگهان بریده می شود.

گوز بیجا: گوزی که بنا بوده در جایی دیگر بیرون بیاید.

گوز دو قلو: گوزی ست دارای همزاد، همزمان با همتایش و همانند آن. که نه تنها از نظر اندازه، وزن، و شدت و رسایی، برابر همتایش است، بلکه از نظر عاطفی نیز همتای قلو می باشد.

گوز خجالتی: گوزی ست تند و کوتاه. آنچنان که شنونده شک می کند که صدا گوز بوده است یا چیزی شبیه آن؟ گوزی ست که از رشد کافی بر خوردار نباشد. مانند کودکی که به بلوغ نرسیده باشد، به آن گوز نا بالغ نیز گفته اند.

گوز شاهانه: از چنان وقار و متانتی بر خوردار است که شنونده گان را یارای مخالفت نیست. از ما تحت شاهان بد ر شود و خروجش در هر کجا و هر زمان مجاز. و گفته اند که شنونده گان گاه آفرین و مرحبا گفته اند و خاطر شاهانه را بیشتر شاد کرده اند.

شاه گوز: گوزی شاهانه که از کون مردی عادی بدر شود. رسا، خود پسند، با وقار، کوبنده.

گوز رهبرانه: گوزی ست دارای قدرت آسمانی. قدرت آن بستگی به زمان، بلندی، کوتاهی، رسایی و توانایی آن و یا گوزنده ندارد. تنها بدلیل اینست که از رهبران صادر می شود. هر از گاهی ست، و بسرعت برق در همه ی شهرها شنیده می شود. پس از شنیده شدن سکوتی را حاکم و در کوتاه زمانی همه لب به آفرین می گشایند. در پاره بی از جهان شهرها را چراغان کرده اند و به جشن و پایکوبی پرداخته اند.

گوز آتشین: گوزیست که هم رساست و هم گرم. پس از بیرون آمدن در پیرامون خویش گرمایی پخش می کند و گونه های گوزنده گل می اندازد.

گوز دنباله دار: گوزیست که پس از بد ر شدن بریده می شود و پس از مکث دو باره بد ر می شود و بریده می شود و...مانند داستان دنباله دار و سریالهای تلویزیون. گاه تا سی بار هم شنیده شده است.

در طول تاریخ بر "گوز" جور بسیار رفته است. هنگامی که می خواهند کسی را برآستی ویران کنند می گویند: "گوزو" اینهم شد حرف؟ صفتی نا پسند، همه می گوزند، چرا باید اگر می خواهیم کسی را خراب کنیم گوز را بی حرمت می کنیم؟ اگر کسی در شخصی یت اشکال دارد و نا مردمی ست چرا گوز را خراب می کنیم؟ هزاران واژه و صفت برای بیان چگونگی و چگونه بودن کسی هست که می شود از آنان بهره گرفت. چرا گوز. گوز کجایش بد است. بادی ست که با بیرون شدنش شکم دردتان درمان می شود و ذهنتان آسوده. ممنونش باید بود. چرا اگر زورتان به خر نمی رسد پالانش را می درید! گوز بی گناه را چرا با مردمی بد یکی می کنید؟ گوز چه بدی در حق شما کرده است؟ انصاف باید داشت. بادی با هزاران نوا و صوت که درمان شکم دردتان است و یار غربتتان. یا مثلن اگر کاری را سر سری انجام بدهند می گویند: "گوز مال" کردن. درست نیست، چرا میان میلیونها واژه، گوز را انتخاب کرده اید؟ گوز چه هیزم تری بهتان فروخته.

بیاد دارم روزی در خانه ی دوستی بودم و دوست دیگری که سر پا بود چرخید تا قولنج کمرش را بشکند و دوست من در همان لحظه گوزی در کرد و بدوست ایستاده گفت: "خوب به بهانه ی قولنج شکستن گوزمی دی". خندیدیم. ولی داستان ادامه یافت و شوخی شوخی دوست ما که طبع شاعری هم داشت "گوزو" خوانده شد. باور کنید همه ی دوستان مشترک دیگر او را "....گوزو" صدا می زدند. لج کرد و بکار شاعری شد! ذوقی داشت، بگمانم عنوان تازه او را بیشتر تشویق کرد. حالا امیدوارم به شاعران گرامی بر نخورد. و جوجه شاعران گمان نبرند که یکی از ابزار شاعری "گوز" است. شاید دوست شاعرمان جایی در این جهان پهناور می گوزد و شعر می گوید. چرا که از دست روزگار ترک وطن کرد و به پاریس سفر کرد و در آنجا ساکن شد.

این داستان را یکی از دوستانم به من گفت. که یکی از دوستانش گفته است که در دهکده ی پدری اش در یک میهمانی ی بزرگ که همه ی ریش سپیدان دهکده و کد خدا و روشنفکران بوده اند، پسر بزرگ میزبان در سرفره ی غذا که روی زمین چیده شده بود، خم می شود تا نمکدان را بر دارد، گوزی از او بد ر می شود! چنان سکوتی می شود که جوان گوزنده گونه هایش سرخ می شود. از سر سفره بلند می شود و با سر بزیر افتاده بیرون می رود. از آن پس هیچ یک از مردمان دهکده او را ندیده است. و از آن پس پدر او را "بابای حسین گوزو" نامیده اند. روایتی ست که حسین پس از سی سال سری به دهکده ی پدری می زند، ده

چهره دگر کرده و مردمان آشنا نمی زنند، بدروازه ی دهکده از مردی میانسال سراغ خانواده ی (فرض کنید شادمان) را می گیرد، مرد میانسال می گوید: "کدام شادمان؟ بابای حسین گوزو یا آقای شادمان؟" و حسین می گوید: هیچکدام، می بخشید. و از راه آمده باز می گردد. این درست است؟ در کدام مرام و سلکی این رواست؟ در کدام اخلاقی این پسندیده است؟ در کدام دادگاهی مجازات یک گوز در کردن تبعید مادام العمر است؟ این انصاف است؟ پسری را از خانواده و زادگاهش راندن، پدر و مادری را از فرزند جدا کردن، نام خانواده گی مردی را از "شادمان" به "بابای حسین گوزو" بدل کردن و غم دیدار فرزند را بر دل مادری گذاردن؟ آنهم برای ابد، این در کدام فرهنگی شایسته است؟ در کدام فرهنگی بایسته است؟ این یک کمدی تراژدی ست! وقتی شنیدم نخست خنده ام گرفت، و پس از دقایقی بغض کردم و گفتم: بیچاره مادر، بیچاره پدر، بیچاره جوانی که پیش از سفت کردن ماهیچه های کون خم شده است و دست به نمکدان زده است، و در آخر بد بخت ما که بجای دلداری دادن به پدر و مادر نام خانوادگی ی پدر را عوض می کنیم. گیریم این داستان ساختگی ست، حقیقت ندارد، ولی ذهنی که این را آفریده از یک حقیقت اجتماعی می گوید. همه ی داستان ها ریشه در فرهنگ مردمان زادگاه خویش دارند و بر خوردار از پایگاهی واقعی هستند.

این مورد را نگارنده خود آزموده است. میهمانی ی کوچک فامیلی بود، همه دور تا دور اتاق نشسته بودیم، روی زمین. دختر خواهرم هنوز زبان باز نکرده بود، کوچولوی جمع بود و من در آغوشش گرفته بودم، می دانید حالت نشستنی که بخشی از ماتحت و بخشی از کمر روی زمین است و شانه ها بدیوار تکیه دارند. کرم گرفت خواهر زاده ام را به هوا پرت کنم و بگیرم. هر بار که بالا می انداختم و پایین می آمد و من می گرفتمش چیزی می گفتم: کوچولو، پدر سوخته، خوشگل، انتر دایی، موش موشی، و.... گرم شده بودم و شاد و خواهر زاده ام از آن خنده های کودکانه سر داده بود و همگی با خنده های او می خندیدیم. او را تا آنجا که توان داشتم به هوا پرتاب کردم، پایین که آمد گرفتمش، همراه با خوشگل خانم گوزی در رفت. مردانه، و نه کودکانه! سکوت! خواهرم به دادم رسید. دخترش را از من گرفت و گفت: ای بی تربیبت! چیکار کردی؟ بریم بریم وقتشه. و دخترش رابه دستشویی برد. من هم همراه دیگران لبخند زدم، ولی همه می دانستیم که گوز به آن بزرگی از ما تحت چه کسی بدر شده است. تا مدتها شرمسار خویشاوندان بودم ولی خوشبختانه ترک زادگاه نکردم!

اینهمه تعصب برای گوز؟ در هیچ مرام و مسلکی شایسته نیست. روا نیست که آدمی برای همیشه شرمسار دیگران باشد.

در فرهنگ ما که مرد سالار است گوزنده اگر مرد باشد بیشتر قابل قبول است. بگونه ای که به گوز نا خواسته صفتی مردانه داده ایم. بزبانی دیگر کاریست پسندیده برای مردان و نا پسند برای زنان. بگمانم بسبب فرهنگ بسته و پشت پرده ایست که داریم، وگر نه بانوان گرامی خودشان بنیکی آگاهند که در میانشان گوزنده گانی هستند توانا تر از مردان. ولی شرم گروهی مانع از آشکار شدن توانایی های آنهاست. "چس" بیشتر با زنان همخوانی دارد. صدا ندارد و دهنده را نمی شود به آسانی یافت. بویژه در میان انبوه مردمان. گروهی بر این باورند که پشه ها از این نگاه به زنان می مانند. پشه ی زن (ماده) وز (گوز) نمی کند، پشه ی مرد (نر) وز می کند. شنیده اید گاهی وز وز می کنند. آنکه وز وز می کند نر است، مردانه به میدان آمده و برای راز بقای خود می جنگد، و اگر شما به تندی واکنش نشان بدهید شاید حتی دشمن را دستگیر کنید و یا بکشید و از نیش او در امان بمانید. پشه ی ماده ولی بی صدا، آرام و نامردانه یورش می آورد، نیش می زند و می رود. من حشره شناس نیستم و نمی توانم دانشمندان و با سند بگویم آن وز وز همان گوز است. ولی با اشاره بداستانی از "عبید زاکانی" طنز نویس بنام ایرانی که می گوید: "... در جنگ بود، فریاد زد و تیز (گوز) در می کرد، گفتند: فریاد می کنی، گفت: "دشمن می ترسانم" گفتند: تیز در می کنی گفت: "خود نیز می ترسم" بر این پایه من گمانم بر این است که پشه ی نر در جنگ با آدم از ترس گوز می دهد چنان که ما ایرانیان هر که در تتگنا باشد و بترسد "به گوز گوز افتاد" گفته ایم. درست یا نا درست بودن آنرا به حشره شناسان گرامی واگذار می کنم.

اینرا که می خواهم بگویم شاید گروهی مخالف باشند، ولی گمان نمی کنید بد نبود اگر در دستشوییهای همگانی یک اتاق کوچکی که دارای هواکش بود می ساختند و نامش را می گذاشتند "گوزگاه" (مانند جایگاه، پناهگاه، قرارگاه، و...) چون دستشویی نام گویایی نیست. در دستشویی بیشتر آنجاها را می شویند تا دست! شاش می کنند، سنده(گه) می اندازند! گروهی زمزمه می کنند، یاد بدهکاری هاشان می افتند و... مستراح هم نام چندان گویا و برازنده بی نیست، این درست که گاهی آنجا استراحت می کنند و در غرب کتاب می خوانند، و آنجا را اشغال می کنند، و یا گروهی که دارای یبوست هستند (لطفن با یبوست عاطفی، عشقی، انسانی، هنری سیاسی و... قاطی نشود، مراد یبوست مزاجی ست) ساعتها آنجا را اشغال می کنند. شنیده اید گاهی از زیاد زور زدن بنفس نفس می افتند، گاهی ناله می کنند. من خود شنیدم مردی با درد دشنام می داد و به بخت خویش نفرین می کرد که چرا یبوست دارد. خب در این اوضاع درست است کسی که چند دانه گوز نا قابل دارد شکم درد بکشد؟ در میان مردمان که گوزیدن زشت است، مستراح هم که در

اشغال کتاب خوانها و اهل بیوست. بهتر که اتاقکی با هواکش بسازیم و نامش را "گوزگاه یا گوز خانه" (بآهنگ زور خانه، با پوزش از باستانی کاران چهار شانه) بگذاریم و هر کس گوز دارد بآنجا برود و چون هواکش دارد و صدا را پایین می آورد، بدون شرم حضور از کسی شجاعانه و با خیال آسوده هر چه گوز دارد بدهد و سپس با لبخند و شاد بکارهای مردمی برسد؟ باور کنید در زمان کوتاهی شرم اینکار خواهد ریخت و مردمان آنچنان از گوز داشتن شرممنده نخواهند بود.

اگر صادق باشیم گوز را ملامت نباید کرد. دیده اید در میهمانی ها پس از صرف غذا جنب و جوش ها کم می شود انگار نای حرف زدن نیست، هر از گاهی برای شکستن سکوت کسی چیزی می گوید. در صورتی که گرسنگی بر طرف شده و شکم ها پر است و باید توان گفتن بیشتر باشد. نیست. اگر دقت کرده باشید هر کس در خود است، انگار در حال حل کردن مشکل هستی! ولی حقیقت چیز دیگریست. نود در صد میهمانان گوز دارند. آنها در عذابند، در بند. دیده اید گاه گروهی، و گاه تک تک بیرون می روند، به دستشویی و یا به طرف باغچه، انگار تازه دیده باشندش، هر کس با فاصله از دیگری. پس از صدور گوز به فاصله کمی همه بر گشته اند و آرام آرام میهمانی رنگ و آهنگ خود را می گیرد. اگر با کرایه ها سفر کرده باشید پس از ساعاتی، اگر راننده چیزی نگوید و پیشنهادی ندهد یکی از مسافری که در رنج بیشتری است پیشنهاد می دهد که جایی ننگه دارند، ببهانه ای بی به صورت زدن، و یا گرسنگی، ولی مشکل باد شکم است. بادی که در حال طوفان شدن است. وقتی خود رو ننگه می دارد، هر کس بسویی می رود، یکی به مسافر خانه و یکی کنار رود آب، یکی بی دلیل سرک می کشد به پشت مسافر خانه، یکی هم دور و بر کرایه می ایستد. و پس از دقایقی همه سر حال و خوش اخلاق آماده برای مسافت باقی مانده! اینها همه دور از چشم یکدیگر گوز هاشان را داده اند و حالشان جا آمده است. چرا که نه؟

نگاهی بیاندازیم به گفته ها، گفته های مردمان، همانها که گوز می دهند و هم آنها که به خود شرم می کنند.

گوزو: بسیار گوزنده، کسی که بیشتر از دیگران بگوزد، هر چند که هیچگاه در تاریخ دور و دراز کشورمان روشن نشده که شماره گوزهای یک نفر چند تا باید باشد. فرض کنید اگر بناست میانگین گوز برای هر کس روزی چهار تا باشد، گوزو کسی است که بیش از آن بگوزد. در پاره بی از شهرها به آدمی که فخر فروش است نیز می گویند.

گنده گوزی : هارت و پورت کردن، خالی بستن، گزافه گویی کردن، . هنگامی بکار می رود که کسی بیش از اندازه و توانایی هایش داد سخن بدهد و منم بزند. (گنده گوزی می کنه)

به گوز بند بودن : بادم ريقو و شل و ول می گویند. کسی که برآستی از نظر جسمی ضعیف باشد. گاه از آن بهره وارونه برده اند و بکسی که در ظاهر هیكل مند است و در حقیقت زور مند نیست هم گفته اند. (گول ظاهرشونخور به گوز بنده)

مسجد جای گوزیدن نیست : گونه بی هشدار است که در هر دو حالت تهدید و پند بکار می برند، اگر دوستی به جایی می رود و دوست دیگری می خواهد هشدار می دوستانه بدهد که مراقب باش آنجا چه می گویی و ... (یادت باشه مسجد جای گوزیدن نیست) و یا در جرو بحث شنیده شده که یکی بد یگری گفته است (حواست باشه با کی داری حرف می زنی، مسجد جای گوزیدن نیست ها!)

گوز آقا : دماغ سر بالا، از خود متشکر. آن آقا هم گفته شده.

گوز کد بانو صدا نداره : زشتی های بزرگان پوشیده می ماند، هر که جاه و مقام دارد گوزش بی صداست .

عروس تعریفی گوزو در می آد : حرف پیشکی مایه ی شیشکی، بهتر است پیش از شناخت کسی تمجیدش را نگفت.

گوز داده، تغارو شکسته، طلاق هم می خواد: دو قورت و نیمش هم باقی ست، رو دادیم آستر هم می خواهد، کسی که کاری خطا کرده است و بجای پوزش خواستن گناه را به گردن طرف دیگر می اندازد.

گوز پیچ : بدام افتادن، در مخصه گیر کردن، بدون پاسخ ماندن.

لاف در غربت و گوز در بازار مسگرها : خالی بستن در گزری دیگر، منم زدن در جایی که آشنایی نیست و کسی اعتراضی نمی کند.

گوز گوزی کردن: لاف بزرگ زدن.

گوز بریش: فحش است، گوز به سبیل هم گفته اند.

گوزیدن و گرد نشستن: پس از گم کردن یا از دست دادن چیزی بفرجه افتادن، نوشدارو پس از مرگ سهراب.

گوز کندن: لاف بسیار زدن.

تا وقتی جوونی زور داری و قوه وقتی پیر شدی گوز داری و سرفه (توصیف واقعی یت!)

گوزچه: گوز کوچک، بچه گوز، گوزی که ببلوغ نرسیده است، به "بچه پر رو" ها هم گفته شده است.

گوزستان: (به آهنگ گورستان) نام دیگری برای شکم، جایی که گوز انبار شود، گوز خانه و گوز گاه نیز گفته اند.

بگوز بازار مسگرهاست: اوضاع شیر تو شیر است، (در بازار مسگرها اگر گلوله هم در کنی بسختی شنیده می شود چه برسد به گوز). در زمانی که کسی پرت می گوید و شرایط جوربست که نمی شود پاسخ داد نیز بکار رفته است. کسی بکسی نیست، هر چه می خواهد دل تتگت بگو، کسی متوجه نمی شود.

از گوز کره گرفتن: بسیار خسیس، بآدم فرصت طلب نیز گفته اند. (از گوز کره می گیره)

"نونم نداره اشکنه گوزم چنارو می شکنه": در مورد آدمهایی که بسیار حفظ ظاهر می کنند بکار می رود.

"شکم خالی و گوز فندقی": پز دهنده، باز هم در مورد ظاهر سازها بکار می رود.

گوز مالی کردن : ماست مالی کردن، کاری را سر هم بندی کردن، سر سری کاری را انجام دادن و به پایان رساندن.

به گوز گوز افتادن : خسته شدن، از نفس افتادن، رمق نداشتن ، ترسیدن، به تته پته افتادن.

گوز آنست که خاک از زمین بلند کند: توصیفی برای گوز رسا، تمجیدی دوستانه از کسی که کاری کرده است کارستان!

نای گوزیدن نداشتن : از پا افتادن، بسیار خسته بودن.

گوز بنگیان : آدم خود پسند. بکونش می گوید دنبالم نیا بو میدهی. بسیار فخر فروش.

یک پرده بالا گرفتن : کسی که می خواهد بگوزد ولی می ریند! (گفته از گفته های شیخ شیپوری ست)

گوز را دادن و قبض را گرفتن: جان دادن، مردن. (گوز و داد و قبضو گرفت)

گوز چه ربطی به شقیقه دارد؟ : دو گفته را بی دلیل به هم چسباندن، بی ربط گفتن (البته گاهی اگر گوز زورمند باشد شقیقه را می لرزاند) و گفته اند: " گاز معده بسر می زند و شقیقه را آزار می دهد، گوز که بدر شود شقیقه آرام شود وگوزنده سر دردش درمان یابد!"

بگوز ببینم چه بسرت آمده؟ : بگو دردت چیست؟ حرف بزن ببینم چی شده.

خر گوزید کرایه باطل : شرط بود که خر را بار گران نکنند چرا که خر تاب نیاورد و بگوزد. اگر خر می گوزید صاحب بار سنگینی ی بار را بهانه می کرد و کرایه نمی داد!

گوز سر بالا : نام دیگری برای آروغ.

گوزیدی نخندیدم، خیال کردی نفهمیدم : به کسی که چشم پوشی رانبیند و به خطای خود ادامه دهد می گویند.

خیلی کون می خواد سر شاش خالی نگوزه: اگر بقدرت رسیدی و همچنان مرد ماندی شرط است.

گوز را گنبد کردن : از کاهی کوهی ساختن. یک کلاغ چهل کلاغ کردن.

گوز همه صدا داره، بد نومی مال ما داره : همه اینکار را می کنند چرا بمن ایراد می گیری؟

زن احمدی گوزید، همه ی زنها چنین اند : اینرا زنان گروهی می خوانند، روایتی است که پیشترها در ایران اگر زنی می گوزید، مهرش باطل می شد و شوهر می توانست طلاقش بدهد. گویند زن احمد نامی می گوزد شوهر عزم جزم می کند که زوجه را طلاق دهد. زنان همسایه آستین بالا می زنند و بیاری ی زن می روند، میهمانی ی بزرگی می گیرند و همه همخوانی می کنند: زن احمدی گوزید، همه ی زنها چنین اند. احمدی می شنود و با خود می گوید: اگر همه ی آنها می گوزند چرا من زنم را طلاق بدهم؟ و همسرایی ی زنان نمی گذارد که خانواده یی از هم بپاشد!

عره گوز کردن: زر زیاد زدن. هارت و پورت کردن. وقتی کسی دور بر می دارد می خواهند جلویش را بگیرند می گویند (عره گوز نکن)

راه گوزش بازه: شل و ول. بی خاصی یت. گاه به آدمی که اطمینان نشود کرد می گویند. کسی که رویش نمی شود حساب کرد. گاه گفته اند. (تهش باد می ده.) که همان قابل اعتماد نیست می باشد.

چرا گوز تو هونگ نکوفتی زیر سیلامو نروفتی: اینرا زنی در توصیف شوهر ایراد گیرش می گوید که بهانه های بنی اسرایلی می گیرد.

باز دهنمون **گوزید**: کسی اینرا می گوید که نتوانسته خودش را مهار کند و حرفی را زده که بنا نبوده است بزند.

خوش **گوزیدی** قدم خیر، لایق ریش مبارک: به کسی که مزد خرابکاریش را هم بطلبد می گویند! پر رو.

خود **گوزی** و خود خندی عجب مرد هنر مندی: کسی که پرت بگوید و از گفته ی خویش متشکر هم باشد. (چون ما ایرانی ها شرم گفتن بعضی از واژه ها را داریم این گفته در میان مردمان به شکل خود گویی و.. در آمده است!)

گوز (تلنگ) ش در رفت: گوز را داده ولی قبض را هنوز نگرفته است، نمرده است، در حال جان کندن است، بزودی می میرد. (نگارنده از همه ی خوانندگان نازک دل بابت اینهمه سنگدلی پوزش می خواهد)

پیش نماز که **بگوزه** نماز خون می رینه: آموزگار سست عنصر شاگردانش بی بنیاد خواهند بود. رهبر متزلزل ملتش متزلزل تر خواهد شد.

گفتم **گوز** را ستمهای بسیار رفته است، همین نمونه اش، همین که برای خراب کردن کسی گفته ای بسازی که گوزپایه و اساسش باشد، تازه من نمی دانم چرا گوز را سرزنش می کنند، گوزنده باید ملامت شود (هر چند که من گمان نمی کنم در اصل باید سرکوفت و سرزنشی درکار باشد). می رویم و نوشابه ی "گاز" دار می خریم (اول اینکه چرا اسم اصلی اش را نمی نویسیم، شاید چون ما با ادب هستیم؟ همان گاز بخودی خود هشدار دهنده است. (حتی اگر واو را بالف بدل کنیم) آنرا تا ته می نوشیم گاز که آفریدیم با فشار از شرش رها می شویم و گوز را سرزنش می کنیم.

گوز برآستی از کمترین آزادی در اجتماع بر خوردار است، در جمع که در بند است، تنها در خلوت و هنگامی که با گوزنده است آزاد است.

نمی شود از گوز گفت و از همزادش "چس" نگفت. **چس** از خانواده ی گاز داران است، صدا ندارد، و حضوری بمراتب عیان تر از گوز دارد. به آنهم مانند برادرش گوز بی حرمتی شده است.

چسی آمدن: پز دادن، قیافه گرفتن، خود نمایی کردن.

چسو: بسیار چسنده.

خود را چس کردن: در هر بحثی وارد شدن، بی دعوت اظهار نظر کردن (خودتو چس نکن)

چس نفس: پر گو، روده دراز، کسی که بسیار بگوید.

چسان فسان کردن: خود را آراستن.

چس خور: کینس میرزا، براستی خسیس.

چس ناله کردن: بسیار گلایه کردن، غر زدن زیادی، بی جا گلایه کردن.

خیلی خوش چسه دم باد هم می شینه: کسی که نجسب باشد و بخواد هد مجلس گرمی کند. کسی که برای عرضه کردن کم دارد و خود نمایی می کند

چس چرب: کسی که درد سرش زیاد است. مزاحم. بی ملاحظه.

با این چس و فس ها قبر آقا بسته نمی شه: کسی که بخواد با سرمایه ی کم کسبی بزرگ راه بیاندازد.

دیدنی رفتی بچسی ریدی: دیدی کار را خراب تر کردی. رفتی زیر ابروش رو و داری زدی چشمشو کور کردی.

نه گوشت شکار و نه چس تازی : از خیرش گذشتم. به کسانی می گویند که برای هر کاری هزار منت بر سر طرف می گذارند.

چس هر کی بدماغ خودش بوی گلاب نطنز میده : هیچکس عیب خویش را نمی بیند. عیب دیگران است که باید ایراد گرفت ، نه مال خود!

چسو ببین که دود قلیان رو قبول نداره : بکسی که براستی دماغ سر بالاو حود پسند باشد می گویند.

چس تراش : خسیس واقعی.

چس بعد از وضو : موقع نشناس. میهمانی که بعد از شام بیاید.

مثل چس پس تارت (طهارت) : مزاحم، میهمان بی وقت. آدم براستی موقع نشناس.

چسی به نفس، دیدار بقیامت : مردی که همیشه بدنبال زنان باشد و مد حشان را بگوید، شاید که بنوایی برسد، کون ایس بانوان!

چس هم گوناگون است، ولی نه باندازه ی برادرش گوز.

چس تخم مرغی : بسیار بد بو، مانند تخم مرغ مانده.

نرمه : نامی ویژه برای چس. چسی که به آرامی و آهسته آهسته بیرون شود، نرم نرمک پخش شود، و بویش اندک اندک فضا را بپوشاند. شدت گرما و بویش گاه آنچنان است که مردمان به سرفه افتاده اند، و چهره ی چسنده بمردمان ترش کرده می زند. به آن چس کشنده و مرد افکن نیز گفته اند.

واژه ی گوز از سر تا پایش سه حرف است. قد متش به طول تاریخ می رسد. با آدم زاده شد و با آدم خواهد مرد. دست کم نگیریمش. گمان می کنید حضرت آدم نمی گوزید، البته که می گوزید و شاید با آن آهنگ هم می نواخت، و حوا با آن پایکوبی می کرد. نخستین آوای موسیقی که انسان آفرید شاید؟ آنچه که خود می کنید بد یگران خرده مگیرید. تا کی باید مخفی کاری کرد؟ چرا نتوان در پاسخ به کسی که می پرسد کجا می روی به آسانی گفت: می روم بگوزم. چرا؟ شرم خوب است ولی در مورد کنش های طبیعی که از همه سر می زند باید آسان گرفت. هیچگاه از یاد نمی برم که نوجوانی بیش نبودم و به آبریزگاه رفتم، با خیال راحت خواستم بگوزم، گوز در نیمه راه خروج بود که چشمم بشعری افتاد که به خطی خوش و رنگ قرمز تند

روی درب آبریزگاه نوشته بودند: " آهسته بگوزید که اندر پس دیوار هستند کسانی که بگویند یواشتر

گوز بند شدم! تصور کنید هشت نه سالتان بیشتر نباشد و باد در شکمتان طوفان شده باشد و شما هم رفته باشید تا رهایش کنید، ناگهان باین سروده بر بخورید. ترسم گرفت که اگر بگوزم و بیرون بیایم دست کم صد دانش آموز بیرون از مستراح و در حیاط مدرسه بجای بازی کردن و یا درس خواندن لبخند بر لب بمحض بیرون آمدنم هم صدا بخوانند " یواشتر ". باد حل شد و رفت. هنوز هم نمی دانم چگونه، قند در آب حل می شود اما باد در شکم؟ نبود. رفته بود. این انصاف است؟ درست است که نوجوانی را از گوزیدن، آنهم در دستشویی باز داشت؟ دانش آموزان بی گناه بودند. این فرهنگ بسته ی ما بود که با من چنان کرد. شک ندارم بسیاری از جوانان کشور مانند من گوز بند شده اند. کاش این نسل عرصه را بر نوجوانان تنگ نکند، آنچنان که پدران ما بر ما کردند.

در پایان بد نیست لطیفه یی هم چاشنی کنم. لطیفه بسیار است، گرد آوری را به زمانی دیگر می گذارم. روزی دو چس با هم یه قل دو قل بازی می کردند. گوزی وارد شد و گفت: منم بازی می دین؟ یکی از چس ها گفت: نه، مامانم گفته بی سرو صدا بازی کنین.

مرتضی کرامتی

اسفند ماه یکهزار و سیصد و هشتاد

پس گفتار:

این بخش پس از سه سال به گفتار افزوده می شود، چرا که درنخست خیال این نبود و سبب این کار چند تایی گلایه گونه از دوستان بود که می گفتند: مرد، درد را گفتی و درمان را نگفتی؟! دیدم هر چه بگویم هنوز هستند کسانی که با این کُنش مردمی و همه گانی مشکل دارند و برایشان آسان نیست از درد شکم به آسودگی و بدون شرم از بودن کسی و یا دیگری آرام شوند. دیدم این ریشه در سده ها دارد و آسان نمی شود با یک نوشته از شرش رها شد. پس این چند راهنما را برای آنان که درد را دارند و شرم رهایی از آن را هم، می آورم. باشد که گامی باشد آنان را و راهی باشد گوزندگان شرمگین را. همین جا بگویم که گوزندگان کار کشته، خود استادانی هستند این بنده ی کمترین را. آنان را نیازی به این راهنما نیست، و من باید از آنان بیاموزم. این چند گام تنها برای آنانی ست که سال ها درد کشیده اند و درمان را نیافته اند و یا نخواستند بودند تا بیابند.

1- اگر در یک میهمانی هستید و دچار باد شکم شدید و با میزبان و میهمانان راحت نیستید و شرم باد دادن دارید می توانید این گامها را بردارید: می توانید به بهانه ی یک تلفن خصوصی بیرون بروید و پس از رهایی از دل درد بر گردید. می توانید به دستشوی بروید و با خیال آسوده هر چه که گلوله دارید رارها کنید و بر دل دشمنان خلق بزنید. اگر دستشویی دور نیست و نزدیک و شاید که میهمانان موسیقی ی شما را بشنوند کمی دندان روی جگر بگذارید، سپس سیفون را بکشید. همزمان با رهایی ی آب در لوله گوز رارها کنید. با دو سه بار تمرین در خانه در این کار استاد خواهید شد. اگر در روستا هستید و یا خانه قدیمی ست و سیفون ندارد ، شیر آب را باز کنید و همراه با آن یکی از ترانه های روز را هم زمزمه کنید. کاستن از فشار گوز به بی صدا کردن آن یاری می کند. اگر که دستشویی شیر آب ندارد و تنها آفتابه دارد همه ی آب آفتابه را یکباره و با فشار خالی کنید. چند سرفه ی جاندار صدای موسیقی ی شما را محو خواهد کرد.

2- اگر در تاکسی هستید و گوز به سراغتان آمد، باید تا مقصد درد بکشید، یا اگر نمی توانید، هنگام که مسافری پیاده می شود، شما درب تاکسی را ببندید. با شدتی که تمام بدنه ی خود رو بلرزود همزمان بگوزید. یادتان باشد همیشه نزدیک درب تاکسی بنشینید تا با مسافرینی که پیاده و سوار می شوند پیاده و سوار بشوید. این به شما بخت اینرا می دهد که بارها و بارها می توانید موسیقی بنوازید.

3- البته اگر تمرین کنید می توانید آنرا بی صدا کنید و این بهترین راه است. بوی آنرا می توانید بگردن هر کسی بیاندازید.

4- اگر در خانه هستید و در کنار دستگاه صوتی خود و گوز ناگهان بسراغتان آمد با بلند کردن صدای موسیقی تا آخر و همزمان گوزیدن چاره ساز خواهد بود. یادتان باشد در تمام این کنش ها همزمانی هر صدایی با ساز شما رمز پیروزیست. این شگرد را آنان که شکمشان باد خیز است حتم باید فرا بگیرند.

5- یکی از سنتی و قدیمی ترین شگرد ها گناه را بگردن کودکان انداختن است. همیشه می شود کودکان را که بی گناهند و کودک! متهم کرد. اگر پایبند صداقت و حقوق کودکانید این راه را فراموش کنید.

6- این شگرد قدیمی ی سرفه هم کار ساز است. سرفه باید برآستی سرفه باشد و بتواند خطای شما را بپوشاند. این سروده را که نگارنده خویش سروده است را بیاد داشته باشید. " سرفه بی باید که باشد پُر صدا — تا بپوشد ناله از گوز شما! "

7- اگر در استخر شنا هستید و با بیگانگان، به گوشه ی استخر بروید، پشتتان را به کنج استخر بدهید و بگوزید. بالا و پایین رفتن و پا دوچرخه زدن همزمان حباب ها را از دید تیز بینان می پوشاند.

8- یکی دیگر از راه ها برای اهل باد اینست که صندلی ی خود را چه در خانه و چه در سر کار روغن کاری نکنند. این صدای قژ قژ و آزار دهنده گاه بهترین سر پوش برای گوزنده هاست.

9- یکی دیگر از راه ها نزدیک شدن به دیگران است. سعی کنید با دیگران خودمانی بشوید و بحث گوز را باب کنید. پس از آن با فراغ بال و خاطری آسوده هر چه از موسیقی می دانید نشانشان دهید! از یاد نبرید که هرگز با مدیر عامل ها و رئیس ها و سرپرستان خود درباب این مقوله نزدیک نشوید. چرا که بهانه یی می شود برای آنها، و همیشه می توانند از این حربه بهره ببرند. " تو بجای کار کردن همش می گوزی! "

با شرمندگی اینها راه های بیست که من می دانم. شک ندارم که هر اهل بادی خود شگردهایی می داند. با این امید که اهل باد از دانش خود دیگران را بی بهره نگذارند.

